

تزئین کاران لباس

هاله صفرزاده

دوشنبه، ۲۶ دی ۱۳۹۰ - ۱۶ ژانویه ۲۰۱۲



پراکنده‌ترین و بی‌حقوق‌ترین کارگران بخش پوشاک و لباس (۲): این بخش دوم گزارشی است که در مورد تزئین کاران لباس تهیه شده است. این مصاحبه نشان می‌دهد که چگونه در روند کار نطفه‌های آگاهی شکل می‌گیرد و این که سختی کار از سویی آنان را وادار می‌کند که برای بهتر شدن وضعیت زندگی و دستمزدشان تلاش کنند اما همین سختی کار، سد بلندی است که مانع از حرکت جمعی آنان می‌شود.

آنها با افزایش آگاهی در شرایط خاص می‌توانند حرکت مشترکی انجام دهند، شاید موفقیت‌های اندکی هم داشته باشند، ولی پراکندگی، عدم اجرای قوانین موجود و وجود تشکل‌های غیرمستقلی که عملکرد مناسبی در دفاع از حقوق آنان نداشته‌اند، تاثیر منفی در نگرش آنان نسبت به حرکات دسته جمعی دارد.

آنان حمایت واقعی را تنها در وجود قوانین مناسب نمی‌دانند بلکه برای ضمانت‌های اجرایی اهمیت بسیاری قائلند. ضمانت‌هایی که کارفرمایان را مجبور کند به این قوانین تن دهند. اما این ضمانت‌ها چیزی جز حرکت دسته جمعی و تشکل آنان حول خواسته‌های مشترکشان نیست.

با دختر جوانی که چند سالی است کار تزئین لباس عروس را در خانه انجام می‌دهد صحبتی داشتیم. گرمی و محبت او در همان لحظات اول به دل نشست. خستگی چشمانش با زیبایی‌اش در هم آمیخته بود. ۲۷ ساله است و فوق دیپلم معماری دارد. ابتدا از او پرسیدم چرا در رشته‌ی مرتبط با تحصیلش کار نمی‌کند؟ گفت:

- خیلی دوست دارم توی رشته‌ی خودم کار کنم ولی متأسفانه با فوق دیپلم نمی‌شود کاری مناسب پیدا کرد. باید درسم را تمام کنم. هزینه‌اش زیاد است. باید خودم هزینه‌ی تحصیلم را فراهم کنم. بعدش هم که لیسانس گرفتم باید یک سالی مفت و مجانی کارآموزی کنم تا بتوانم جایی در بازار کار معماری برای خودم دست و پا کنم. یعنی باید از زیر صفر شروع کنم. با توجه به وضعیت مالی که من و دخترانی مثل من دارند، این کار سخت است. باید کار کنم پولی کنار بگذارم تا بتوانم درس بخوانم یا همین‌طور کج دار و مریز ادامه بدهم ببینم به کجا می‌رسم.

-درآمدتان مال خودتان است؟

-بله. بجز خورد و خوراک، بقیه مخارجم به عهده‌ی خودم است. اگر هم بتوانم کمک می‌کنم، مثلاً چیزی می‌خرم برای خانه و یا...
-از کارت بگو.

-من به عنوان فروشنده وارد کارلباس عروس شدم. اما با توجه به علاقه و هنرم توانستم کار دست را سریع یاد بگیرم و از این طریق کار کنم. به عنوان یک دختر جوان دوست نداشتم در محیط‌هایی کار کنم که حرف و حدیث باشد، به این خاطر کار توی خانه را انتخاب کردم. اولین کارفرمای من پسر جوانی بود که روی من نیت دیگری داشت. آدم بدی نبود. نیتش پاک بود می‌خواست بیاید خاستگاری. اما از نظر من OK نبود می‌توانستم در باغ سبز نشان دهم و ارزش استفاده کنم. اما ماسک بداخلاقی زدم مثل سگ رفتار می‌کردم، ولی همیشه بهترین کارها را تحویل می‌دادم. فقط با مزون او کار می‌کردم. بهترین هنرم را به خرج می‌دادم با کمترین قیمت. آن روزها بازار کار عروس خیلی داغ بود اما طرح‌های موجود در بازار تکراری شده بود من طرح‌های جدید داشتم. کار برجسته می‌کردم که مورد استقبال قرار گرفت. خیلی‌ها آمدند دنبال من. ولی من فقط با اینها کار می‌کردم.

کارفرمای من از یک مغازه ی کوچک در طبقه ی دوم یک پاساژ کار خود را آغاز کرد با او نوعی شریک شدم. مغازه از او، کار از من. ولی در واقع من فقط کارگر او بودم. توی همان سال اول آنقدر وضع کار خوب بود که توانست بر خیابان مغازه ای بگیرد. مغازه دارهای با سابقه که اصلا او را آدم حساب نمی کردند حاضر شدند به او مغازه اجاره دهند. خلاصه ظرف دو سال آنقدر پول درآورد که صاحب ماشین و خانه شد ازدواج کرد و به همه جا رسید.

ولی خوب به این دلیل که من با او سرسنگین رفتار می کردم و رفتاری صمیمانه نداشتم، بعد از اینکه تمام تلاشش را کرد که به من نزدیک شود و موفق نشد زهرش را ریخت. دیگر مرا تحت فشار قرار می داد. پول کمتری می داد. دو دوتا چهار تا می کرد. از طریق دوستم در مغازه ی دیگری هم مشغول به کار شدم. صاحب کار جدید خیلی مودب بود و موجه. با او راحت تر برخورد می کردم. او از این مساله خیلی ناراحت بود و می گفت با همه خوب برخورد می کنی اما با من بد اخلاق هستی. در جوابش گفتم: تو کار می خواهی کار خوب را داری می گیری، سرموقع داری می گیری قیمت مناسب هم که می گیری. این بهترین چیزی است که از یک کارگر می خواهی. دیگر رفتار خوب مرا برای چه می خواهی؟ رفتارهای خودت را هم ببین ...

کارهای من روی بورس بود. آنها را با کمک یکی از فروشندگان هایش کپی زد و داد کس دیگری برایش دوخت. ۶ ماه این طور گذشت و من نمی دانستم. درآمد من بیشتر از طریق این مغازه بود و یواش یواش خیلی کم شد. به من می گفت که بازار خوب نیست. طرح ها مال من بود، حقش این بود که هر سفارشی که بیاید مال من باشد. کم کم متوجه شدم که چه کار می کند، اما چون اهل دعا نیستم برخورد خاصی نکردم. خرده حسابی داشتیم حدود ۳۰۰ یا ۴۰۰ تومان که ۱۵۰ هزار تومانش را هم نداد. راحت گفتم: "نمی دهم حرف حسابت چیست؟" به این ترتیب همکاری من با او تمام شد. این هم شد آخر و عاقبت کاری که من اینقدر برایش زحمت کشیده بودم.

صاحبکار بعدی که اول خیلی موقر و مودب جلو آمده بود اما سر نخ هایی می داد که انگار انتظاراتی دارد. من هم که اهلش نبودم اصلا به روی خودم نمی آوردم. به همین دلیل بعد از مدتی صد تا بهانه دیگر آمد وسط که ما نمی توانیم با هم کار کنیم. آنقدر که دیگر حتما جواب سلام مرا هم نمی داد. از آنجا هم کات شدم.

اما الان که توی کار گیر کرده اند و تزیین کار قبلی، کارهایش یکنواخت شده و فروششان کم شده، دوباره برای من پیغام داده که بیا سه چهار تا کار جدید تحویل بگیر. این از مشکلاتی است که در این کار ما با آن روبرو هستیم. همین باعث می شود که خسته شویم. خودم را با ۴ نفر دیگر مقایسه می کنم که با رفتارهای خیلی صمیمانه و نزدیک شدن و داشتن رابطه با کارفرما، با کمترین کار و تجربه ، بیشترین استفاده را می برند اما من همه اش درجا می زنم. تازه اینها وجه کار ما را هم خراب می کنند. هر کس می شنود که در صنف لباس داری کار می کنی فکر دیگری می کنند. -روزی چند ساعت کار می کنی؟

-بعضی روزها که کار هست شب تا صبح هم کار می کنم. گاهی اوقات در روز فقط ۴ ساعت استراحت می کنم ولی روزهایی هم هست که کار نیست و کلا بیکارم. الان دو هفته ای است که کار ندارم. -درآمدت چطور است؟

-وقتی کار باشد و تو هم فشرده کار کنی درآمدش هم خوب است. البته اگر دستمزدت را به موقع بگیری و مناسب هم خرج کنی برای ماه های بیکاری هم جواب گو هست. ولی اگر دوسه ماه که کار کردی ، دو سه ماه بعد دستمزدت را بدهند آن هم خرد خرد، می خوری به آن دوره ی بیکاری ... در واقع همیشه تو بی پولی و طلبکار. هیچ وقت پولی توی دستت نیست. گاهی وقتها از خودم می پرسم آیا معلومه که من دارم کار می کنم؟ هر چیزی که می خواهم بخرم، به خودم می گویم نه آنان نباید برم سراغش، چون الان پول ندارم همیشه طلبکارم. وقتی هم پولم می آید دستم آنقدر خرد خرد است که هیچ کاری باهاش نمی شود کرد.

-نمی شود پول را موقع تحویل بدهند؟

-چرا. ابتدای کار از این قول و قرارها می گذاریم، منتها عمل نمی شود. ما کار را از خانه می

فرستیم. بعد وقتی خودت می روی آنجا، می گویند الان پول توی دخل نیست باید مشتری بیاید و... هفته ای یک بار تسویه می کنیم. اسمش این است که پول بهت می دهند. هیچ وقت ندیدم پول را درست بدهند. از ۲۰۰ هزار تومان ۵۰ تومانش را می دهند و بقیه اش می ماند. دستمزدم آنقدر خرد خرد به دستم می آید که عملاً نمی شود با آن کاری کرد. یک صاحب کار داشتم که وقتی حساب به ۴۰۰ یا ۵۰۰ هزار تومان می رسید چک می داد و یک هفته ای هم پاس می شد. این خوش حساب ترین شان بود. اما دفعه آخر هم یک چک سه ماهه داد و خیلی اذیت کرد.

-هیچ وقت نقد کار نمی کنند؟

-وقتی بخواهند نقد کار کنند مشکلات دیگری با آنها داری. خانمی بود توی میرداماد مزون داشت. انتظار ما این است که خانم ها هوای خانم ها را داشته باشند ولی وقتی به جایی می رسند وقتی به دختر یا زن تازه کاری می رسند می خواهند تلافی تمام آنچه به سرشان آمده در آورند. چون خودشان با سختی بسیار بالا آمده اند. ولی این خانم سن بالایی داشت و از پادویی به جایی نرسیده بود، برخورد خوبی با من داشت و حساب و کتابش خوب بود. ولی خورد به مشکل مالی و پول مرا خرد خرد داد. یک ضرر دیگر هم در رابطه با این خانم کردم. حدود ۴۰۰ هزار تومان پولم هیچ شد. صاحب کار اولم از این خبر داشت که من با ایشان کار می کنم. با او تماس گرفته بود که: "تاپی را که فلانی ۱۳۰ هزار تومان برات می زند من ۹۰ هزار تومان کار می کنم". خوب او می توانست با قیمت پایین تر کار را قبول کند، چون همه چی را سری می خرید. سنگ را کیلو کیلو می خرید. ولی من باید خرج کار را تکی و خرد خرد می خریدم در نتیجه گران تر برایم تمام می شد. در آخر من مجبور شدم آن کار را ۱۰۰ هزار تومان با او حساب کنم. بعد از مدتی که کار به کساد بازار خورد این خانم نمایندگی مارک شانل را گرفت و شروع کرد به وارد کردن جنس از ترکیه.

می دانید وقتی اینجوری توی کار ضربه می خوری دیگر دست و دلت به کار نمی رود. آن وقت ترجیح می دهی که یک کار روتین داشته باشی ولی آخر آن هم همین است...

-گفتی یه دوره ی بیکاری داری. توی این دوره ی بیکاری هیچ کاری دیگری انجام نمی دهی؟
-چرا اگر کاری باشد انجام می دهم. مثلاً سال قبل مدتی با روبان گل درست می کردم. برای یک کارگاه کفافی. برای هر گل ۲۰۰ تومان می گرفتم.
-در روز چند تا درست می کردی؟

-۵۰ تا می شد.

-چقدر وقت می گذاشتی؟

-تمام وقت آزادم را می گذاشتم برای روزی ده هزار تومان. دختر همسایه مان این کار را چند روزی کرد بعد و لاش کرد. به دوست پسرش گفته بود و او هم گفته بود نمی خواهد این کار را بکنی من ماهی صد هزار تومان بهت می دهم.

-بابت اینکه وسایل و جنس به شمامی دهند از شما ودیعه هم می گیرند؟

-نه بار اول گفت خودت روبان بگیر و این جوری کار را بزنی. من هم این کار را انجام دادم. دفعه ی بعد خودش روبان خرید و آورد.

-دستمزد دفعه ی اول را نداد؟

-نه. برایم روبان آورد. در واقع پول روبان دستمزد من بود که پیشش بود. چون هزینه ی روبان با من بود.

-یعنی هر گل روبانی با خود روبانش ۲۰۰ تومان. یعنی این ۲۰۰ تومان همه اش دستمزد نیست؟

-درسته. می گفت کارمان زیاد است. ما روزی صد تا گل هم نیاز داریم. حساب کنید می شود روزی بیست هزار تومان. هفته ای ۱۴۰ هزار تومان که ۲۰ هزار تومان هزینه ی روبان را اگر کم کنی، می شود ۱۲۰ هزار تومان و در ماه می شود حدود ۴۸۰ هزار تومان. همین طوری که فکر کنی درآمد بدی نیست که با کار توی خونه داشته باشی. ولی اگر پولش به موقع پرداخت بشه. زمان پرداخت دیدم نه از آن آدم هایی است که می خواهد برای دادن پول بازی در بیاورد. از این ۵۰۰ هزار تومان، ۵۰ یا ۱۰۰ هزار تومان می دهد مابقی اش می رود شش ماه دیگر. متأسفانه بیگاری است دیگه.

-سیستم کارلباس عروس چگونه است؟

-مشتری لباس را از روی ژورنال انتخاب می کند خیاط می دوزد و می دهد دست من. من باید از روی ژورنال طرح دست دوزی ها را طراحی کنم و بدوزم. گاهی هم طرح ها ابداع خودم است. به شگردها و لم هایی در کار دست می زنم که کار قشنگ تر شود. یعنی هم طراحی کار با من است و هم خودم کار را می دوزم. کار طراحی از من خیلی انرژی می برد. سخت است. اما وقتی دیدم که طرح ها مال من است ولی سفارشش را به کس دیگری می دهند و سوء استفاده می کنند ترجیح دادم کار ژورنالی انجام دهم که انقدر اعصابم خورد نشود. اما کار ژورنالی آخرش بیگاری است. اگر باهاشان راه بیایی، دلشان می آید پولت را بدهند و گرنه، نه!!

-وقتی طراحی کار با خودت است چقدر می گیری؟

-متفاوت است از ده هزار تومان تا ۲۰۰ هزار تومان برای لباسی که همه کارش با من باشد و کار دست داشته باشد، آن هم کار دست زیاد.

-مثلا برای یک کار ۲۰۰ هزار تومانی چقدر وقت می گذاری؟

-خیلی زیاد. دو هفته کامل که فقط وقت برای دستشویی رفتن داشته باشی و استراحت و خواب و خوراک. بدون تعطیلی. بنشیننی و تکیه بدهی نخ و سوزن را به دست بگیری گردن پایین روی کار خم شوی و یک نفس کار کنی. بعضی کارها حریر است خیلی سخت است. سوزن و نخ را نمی توانی خیلی بکشی دردرسش زیاد است. ولی بعضی پارچه ها که کلفت تر است، راحت تر است. بعضی اوقات کار دو رنگ است مثلا سنگ نقره ای یا خامه را باید با هم کار کنی که کار را سخت تر می کند. یک لباس خیلی پرکار را تزئین کردم که طرح خیلی هم معروف است. روی حریر حاشیه دورتا دور بالاتنه و تکه های بزرگ گل روی دامن. دو رنگ هم باید کار می کردم. ۱۵۰ هزار تومان طی کرده بود ولی آخر سر ۱۰۰ هزار تومان داد. در اوج بازار کار یک هفته شبانه روز کار کرده بودم و کمترین میزان خواب را داشتم. دو هفته کار را در یک هفته فشرده کرده بودم.

-چطوری می توانی این کار سخت را ادامه بدهی؟

-خودم هم نمی دانم! چشمهایم خیلی ضعیف شده است با وجود این که سعی می کنم سلامت خودم را حفظ کنم ولی مشکلات دیگری هم برایم پیش می آید. همین که زیاد می نشینیم پوست پاهایم جوش زده دکتر گفته که نباید زیاد بنشینم، ولی مگر می شود. من اگر بخواهم برای چشمم دکتر بروم و ویزیت بدهم و عینک بگیرم دو برابر پولی را که در آوردم باید خرج کنم. چقدر باید پول بدهم؟ اما با توجه به بازار کاری که برای ما خانم ها وجود دارد ترجیح می دهم که توی خونه بنشینم و کار کنم و حرف این و آن را نشنوم، حرف پسرها را. در محیط کار درمورد دخترای به سن و سال من هم، که همه انتظار دارند دختر در بیست سالگی شوهر کرده باشد، فکر می کنند ترشیده است و تصور می کنند که هر پیشنهادی را روی هوا می زند. سختی های کار در خانه را بهتر تحمل می کنم تا این حرف و حدیث ها را.

-در کار تزیین لباس مردها هم کار می کنند؟

-نه در کار دست نه. ولی در برش و خیاطی چرا.

-خانم های افغانی چطور؟

-شنیدم جدیدا وارد بازار کار ما شده اند. اما من ندیدمشان. خانمی هست که توی کار ما یکی از بزرگان کار دست است. ۵شنبه به ۵شنبه با شوهرش می آید. بیشتر مزون دارها با او کار می کنند. چون با شوهرش می آید مزون دارها پولش را بهتر می دهند. همراهی شوهرش به او قدرت مانور می دهد. تازه گران تر از ما هم می گیرد. مثلا کاری را که من ۱۵۰ هزار تومان گرفته بودم او ۱۸۰ هزار تومان گرفته بود. با تعداد زیادی از خانم های افغانی کار می کند. در حقیقت پخش کننده ی کار دست است. کار دست را می گیرد. یکی دو نفر طراح دارد و کار سنگ دوزی را هم که خانم های افغانی برایش می زنند. مزون دارها راضی اند با او کار کنند و با ما کار نکنند. با این که همه مزون دارها متفوق القولند که کارهای من تمیزتر از ایشان است. ولی چون من خواسته شان را اجابت نمی کنم ترجیح می دهند گران تر به او بدهند ولی به من کار ندهند.

-چند نفر را می شناسی که مثل خودت کار می کنند؟

-۴ یا ۵ نفر. خیلی از کسانی که می شناسم دیگر کار نمی کنند. چون آنها مثل من نیاز به کار نداشتند. بعضی هم برای تهیه جهیزیه شان کار می کردند و بعد هم کار را کنار گذاشتند. خانمی هم بود که توی خونه حوصله اش از بیکاری سر رفته بود، می آمد کار می گرفت.
-اگر همه ی کسانی که کار شما را می کنند با هم باشند و تصمیم های جمعی با هم بگیرند، آیا نمی شود شرایط کار را تغییر داد؟

-چرا ولی این کار را نمی کنند. توی کار ما رقابت است. ما صنف نداریم که اگر یک نفر یک کار را می زند و کارفرما شروع کند روی قیمت آن کار بازی درآورد بیایند مراجعه کنند به صنف و آنجا روی کار قیمت بزنند و کارفرما متعهد شود که آن را بدهد. ما همچو چیزی را نداریم. من خانمی را می شناسم که اگر کاری را من می زنم ۲۰ تومان او می آید ۱۵ هزار تومان می گیرد که کار را حتما خودش بگیرد. مخصوصا خانم هایی که از جاهای خیلی پایین مثل ورامین می آیند و یا خانم های افغانی که برای اینکه بتوانند کار را بگیرند حاضرند با کمترین قیمت کار را انجام دهند. حتما اگر اهل رابطه هم نیستند ولی اینطوری کار را می گیرند. خوب مسلم است کارفرما هم یکی مثل او را ببیند به نفعش است که کار را به او بدهد. یکی از دلایلی که صنف نداریم این است.

-یعنی فکر میکنی این رقابت باعث می شود که شما یک صنف نداشته باشید؟
-یکی رقابت است و یکی دیگر اینکه کسانی که این کار را انجام میدهد از اقشار بسیار ضعیفی هستند. تقریبا زنان و دخترانی که هر کاری از دستشان بر نمی آید، نمی توانند از خانه خارج بشوند و به پول هم خیلی نیاز دارند. در نتیجه ...
-در کار شما چه کسانی صنف دارند؟
-صنف پوشاک، صنف خیاط ها

-این صنف ها چطوری تشکیل شده اند؟

-کسانی می روند دنبال صنف. حالا فرض کنید صنف هم تشکیل شد. مساله این است که به ما بهای زیادی نمی دهند. کارفرمای اصلی ما مغازه دارها هستند که مردند و کار دست زن ها هم بیشتر زن هستند و مغازه دار حاضر نیست زنها را به حساب بیاورد. ولی قشر خیاطها مرد هستند. توشون زن هم هست ولی مردها بیشتر از پس هم برمی آیند.

نوع کار هم مهم است. من یک خانمی خیاطی را می شناختم در همین مزونی که کار می کردم. هر وقت دلش می خواست می آمد. کار را دیر می رساند. بدقولی می کرد. بدقولی او را باید ماجبران می کردیم. اگر کارفرما بهش فشار می آورد قهر می کرد و می رفت. دو روز پیداش نمی شد و صاحبکار از ترس این که کارش نماند می رفت منت او را می کشید و باهانش راه می آمد. چون خیاط خوب را هر جایی نمی توانند پیدا کنند. اما هم تعداد کار دست زن ها بیشتر از خیاط هاست و هم اینکه خیاط خوب کم است. آگه یک کار دست خراب شود، میتوان با اضافه کردن چند تا سنگ و پولک آن را درست کرد ولی اگر خیاطی نباشه هیچ کاری دوخته نمی شه که به کار دست زن برسه، یا آگه خیاط ماهر نباشه و لباس رو خراب بدوزد هیچ کاری نمی شود کرد. واسه ی همین مشکل ما بیشتر است. یعنی این که بیشتر تزیین کاران زن هستند و از طبقات پایین هستند و تعدادشان زیاد است باعث می شود که رقابت شدیدتری بین آنها وجود داشته باشد و نتوانند در یک صنف جمع شوند.

-حالا آگه صنف داشته باشیم ولی صنمفون کاری نمی تونه بکنه؟

-چرا نمی تونه ؟

-ببینید فرض کنید صنف هم داریم و با یک آدم سر حساب و کتاب من به مشکل برمی خورم. می روم به صنف مراجعه می کنم. به من چی می گن. می گن برو خانم لباستو بیار ما قیمت بگذاریم. کار شناسی کنیم. این که چه افرادی در آن صنف هستند که می خواهد کار را کارشناسی کنند، خودش خیلی مهم است. کسانی که وارد صنف می شوند از ابر قدرت های صنف عروسند. همیشه نفع خودشان و همکارانشان را بیشتر می خواهند. حالا قرض کنید بیایند و کار من را کارشناسی هم بکنند، قیمت خوبی هم بگذارند. حالا چه کسی او را مجبور می کند که پول منو بدهد؟

-صنف خیاط ها را چه کسی زورشان می کند که از خیاط ها دفاع کنند؟

-هیچ کس. نهایتاً بتوانی شکایت کنی. دنبال شکایت بدوی.. نتیجه ای هم نخواهد داشت. از صنف کسایی مثل ما استفاده ی زیادی نمی برند. چرا مغازه دارها توی صنف پوشاک دارند استفاده اش را می برند. اگر بین خودشان مشکلی پیدا کنند مغازه دارها دور هم جمع می شوند و جمعی کاری انجام می دهند. مثلاً یکی از مغازه دارهای معتبر که خودش رییس صنف پوشاک است با یکی از خانم ها مشکل پیدا کرده بود.. طرح های او را به سایر مغازه ها داده بود. همه راجع کرد و گفت که هیچ کس حق ندارد به این خانم مغازه اجاره بدهد. یک سالی این خانم این در و آن در زد تا بتواند مغازه ای بگیرد ولی موفق نشد.

بعد هم مغازه دارهای صنف پوشاک پروانه کسب دارند، درحالی که به خاطر پروانه کسب شان لیست شان مشخص است. ولی ما توی خونه کار می کنیم.

-پس توی خونه کار کردن هم دلیل دیگری است برای اینکه مانع می شود برای این که صنفی داشته باشد.

-درسته از این جنبه مانع پیشرفت کار می شود، ولی از یک طرف دیگر خوبه. چرا که توی این جامعه کسانی که پروانه کسب دارند باید مالیات بدهند و این طوری ما مالیات نمی دهیم.

مامور مالیات که نمی آید نگاه کند که من چقدر کار می کنم. چقدر بیکاری دارم چقدر در می اورم، باید مالیاتم را بدهم. پولی که من درمی آورم آنقدر زیاد نیست که زندگی ام را بچرخاند وای به حال اینکه بخواهم مالیات هم بدهم. فرض بگیرید که به هر مغازه داری ده بیست نفر مراجعه کند برای گرفتن کار تزیین لباس عروس. من آنها را نمی شناسم. حداکثر من ده بیست نفر آدم را بشناسم. که خیلی سال است که کار می کنند. خیلی از مغازه ها با کسانی کار می کنند که ما اصلاً آنها را نمی شناسیم و نمی توانیم هم دیگر را پیدا کنیم تا دور هم جمع بشویم و بخواهیم کاری جمعی انجام دهیم. اگر ما بخواهیم روی مغازه دارها فشار بیاوریم مغازه دارها ترجیح می دهند با ما کار نکنند و بروند با کسانی دیگر کار کنند.

-پس جدا بودن شما ها باعث می شود که نتوانید کار جمعی انجام دهید. یکی از مضرات کار در خانه این است که آدم نمی تواند همکاران خودش را بشناسد و قوانینی که وجود دارد مانعی دیگر است مثل مالیات های سنگین و شرایط سخت برای دادن مجوز کسب و...

-من با مالیات دادن مخالف نیستم. به نظر من مالیات گرفتن خوب هم هست به شرطی که در مقابل مالیاتی که می دهیم چی دریافت می کنیم؟ مادر من سال های سال خیاطی کرد. توی تمام این تولیدی ها کار کرد. تا خرج زندگی مون را بچرخاند ولی بیمه ندارد. بیست و چند سال است که کار می کند ولی بیمه نیست. چون بیشتر تولیدی ها کارگر زن می گیرند به این شرط که بیمه نکنند. اگر ما صنف داشته باشیم دیگر شناخته شده ایم. اگر بخواهیم برویم با مغازه داری کار کنیم قطعاً آن مغازه دار باید من را بیمه کند و مغازه دار ترجیح می دهد اصلاً این کار را نکند. ترجیح می دهد برود سراغ کسانی که شناخته شده نیستند مثل آن افغانی ها و ... همان طور که تمام این سالها این گونه بوده است. من بیایم پروانه کسب بدهم مالیات بدهم. که مرا بیمه کنند. شرایط بیمه شان که خوب نیست. مزایایی که برای ما ندارند ولی مالیات را می خواهند بگیرند. وقتی این چیزها را می بینم و حساب می کنم می بینم که اینطور کار کردن بد نیست. شما اول بیایید بقیه چیزها را درست بکنید وقتی کارها روی روال افتاد که توانستید همان لحظه ی اول مرا بیمه کنید و مرا تحت پوشش بدهید من مالیات هم میدهم. فکر می کنی چه شرایطی باید فراهم باشد که صنفی تشکیل شود که از حقوق شما دفاع کند و نگذارد که این طوری حق شما ضایع شود.

-واقعاً نمی دونم. ما قشری هستیم که این وسط له شده ایم. خودم را در نظر می گیرم آن زمانی که

اوج شادی و نشاط این چیزهای جوانان است، آن زمانی که باید دنبال ازدواج و این طور چیزها باشم باید دنبال این بودم که کار کنم پول درآرم. درسم را کج دار و مریز بخوانم. اگر واقعاً جامعه می خواست به امثال ما کمک کند، وضع مادرم این نبود. مادرم بیست سال کار کرد. پدرم اعتیاد داشت. ۶ ساله که پاکه. مادرم از یک سالگی من کار کرده بود. توی این مدت هم برای حل مشکلاتش به هر

نهادهی مراجعه کرد از مجلس گرفته تا بقیه جاها که بتواند وامی بگیرد یا بتونه بیمه بشود. همه می گفتند چون شوهر شما در قید حیات است و سرپرست خانواده ی شماست نمی توانید بیمه شوید. چه ربطی دارد؟

-مامان من کار اداری نداشت. هیچ مغازه داری هم اورا بیمه نکرده بود. یادم می آید صبح ها که هنوز هوا تاریک بود می رفت سرکار و شبها هم تاریک بود که برمیگشت. دو تا برادرم کوچکتر بودند. من خیلی مشکلات داشتم. همیشه سعی می کرد سرش را پایین بیاندازد کارش را بکند بیشترین کار را بکند و کمترین دستمزد را بگیرد تا همیشه کار داشته باشد. نجابتش را حفظ کند. تمام این مشکلات را کشیده ایم. الان که مادر من این همه کار کرده و مشکل داره ، کمردرد دارد و هزار بیماری دیگر، یک دفترچه بیمه هم ندارد. تازه او مدن که خانم های خانه دار را تحت پوشش بیمه قرار می دهند. آن هم چه بیمه ای ! کاش بیمه ی کامل بود. فرض کنید آزمایشی که بخواهید بدهید و چکاب کامل که بدون دفترچه می شود ۲۰۰ هزار تومان با این دفترچه می شود ۱۵۰ هزار تومان. اگر هم بخواهد بازنشسته شود باید باز ۲۰ یا ۳۰ سالی بگذرد تا بتواند حقوق بازنشستگی بگیرد.

کی از من و امثال مادر من حمایت می کند. آیا قانونی هست؟ قوانین همیشه نقص دارند. بزرگترین مشکل ما این است که زن در این جا هیچ ارزشی ندارد.

به واقع چه کسی می تواند به سوال این دختر جوان پاسخ دهد؟

در خیابان های مناطق پایین شهر که گشتی بزنی در و دیوار پر است از آگهی های دست نوشته ای درمورد کار منجوق دوزی در منزل. کاری که معمولا زنان مهاجر افغانی انجام می دهند. افغانی بود. سی ساله به نظر می رسید. همسرش به افغانستان برگشته بود و منتظر بود چند ماه دیگر برگردد. تمام بار زندگی بر دوش خودش بود. نگران دختر ۱۵ ساله اش بود. می گفت افسردگی گرفته. همه اش توی خودش است و با همه پرخاشگری می کند. دختر از این که مهاجر است ، از این که مملکتش آنقدر امن نیست که بتواند در آنجا درس بخواند ناراحت بود. از این همه فقری که دچارش بود عذاب می کشید و کسی نبود پاسخی به سوالاتش بدهد که چرا باید امثال او و خانواده اش این همه بدبختی بکشند؟ در مدرسه به کسی نگفته بود که افغانی است. از هر دری حرف می زد. می گفت با مادرش مدتها روی لباس ها منجوق دوزی می کرده است. چندماهی می شد که این کار را کنار گذاشته بودند.

-دیگر از دیدن هر چه لباس و منجوق است حالم به هم می خورد. مادرم که این چیزها را می ببندد دیگر دیوانه می شود.

-چرا؟

-کار خیلی سختی است. مدتهای طولانی این کار را می کردیم. من هم به او کمک می کردم. نمی توانستم کاری انجام ندهم. برای تامین مخارج زندگی پول لازم داشتیم.

-در روز چند ساعت کار می کردید؟

-خیلی... نمی دانم. شاید ده دوازده ساعت.

-چقدر دستمزد می گرفتید؟

-برای هر بلوز که تمام قست جلوی آن را منجوق دوزی می کردیم ۱۵۰ تومان.

-چقدر؟ صدو پنجاه تا تک تومانی؟

-بله. اوایل ۱۵۰ تومان می گرفتیم. بعد همه ی خانم هایی که کار می گرفتند اعتراض کردند و گفتند

که ما با این دستمزد کار نمی کنیم. صاحب کار هم مجبور شد ۲۰۰ تومان بابت هر بلوز بدهد.

-برای هر کدام چقدر وقت می گذاشتید؟

-دو سه ساعت. حساب کنید برای اینکه بتوانیم ۵۰ هزار تومان داشته باشیم، باید چند تا از این بلوزها

را می دوختیم. تازه کلی هم باید صبر می کردیم تا دستمان به پول برسد.

-از کجا کار می گرفتید؟

-در همسایگی مان خانم پیری بود که می رفت از تولیدی ها کار می گرفت و بین همسایه ها پخش می کرد. یک بار بابت حدود ۲۰۰ تا کار که با کمک همسایه ها و فامیل ها دوخته بودیم، هیچ پولی نگرفتیم. می گفت وقتی کار را برای صاحب تولیدی برده قبول نکرده است. گفته باید همه را بشکافید. چون طرح را آن طور که من گفته ام نرده اید. نمی شود که منجوق ها را شکافت. لباس ها خراب می شود. در نتیجه پولی به او نداده بود. طفلکی آن روز کلی گریه کرد. گفت از همه ی شما شرمنده ام. صاحب تولیدی آنقدر با او بد رفتاری کرده و بهش توهین کرده بود که اشکش را جلوی همه ی کارگروهاش در آورده بود.

خلاصه تصمیم گرفتیم که دیگر این کار را ادامه ندهیم.

-جای دیگری کار نمی کنی؟

-چرا چند وقتی است که روزهای تعطیل، زمانی که درس ندارم به خانه ی یکی از همسایه ها می روم. تولیدی دارد. درز مچ پیراهن مردانه را چرخ می کنم.

-چقدر می گیری؟

-هنوز معلوم نیست بابت هر درز چقدر بدهد. باید یکی دو ماهی کار کنم تا پول بدهد. تمام وقت که کار نمی کنم. خدا خدا می کنم پدرم زودتر برگردد. دلم می خواهد درس بخوانم. برای خودم کسی بشوم برای مملکت کاری انجام دهم. دوست دارم عمران بخوانم. می دانید با این همه خرابی که در کشورم هست مهندس عمران خیلی به درد می خورد.

چشمانش برق می زند هنگامی که از آرزوهایش در مورد درس خواندن و مهندس شدن حرف می زد؟ و اندیشیدم که چقدر امکان دارد دختری مانند او بتواند به آرزویش برسد؟

<http://kanoonmodafean.blogspot.com/۲۰۱۲/۰۱/۲.html>